



# فلسفہ اسلامی

استاد امینی نژاد

# فهرست

۳	.....راه‌های عقلی و فلسفی
۳	.....برهان امکان
۱۷	.....تقریر نخست: برهان امکان ماهوی
۲۲	.....تقریر دوم: برهان امکان ففقری وجودی

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

## مروری بر جلسه قبل

مطلب اول از مباحث الهیات بمعنی الاخص راجع به اثبات خداوند متعال بود. نکته هایی مطرح شد تا اینکه در نکته چهارم بحث راهها و ادله ی اثبات خداوند مطرح شد. طریق اول را به عنوان راه های متفرق مطرح کردیم، که خودش قابل پی گیری و تنظیم است و اشاراتی به آن داشتیم. راه دوم راه فطرت بود و آنچه که به نظر می رسید از تقریر صحیح راه فطرت، به آن هم اشاره ای کردیم،

## راه های عقلی و فلسفی

راه سومی که الان می خواهیم مطرح کنیم، راه های عقلی و فلسفی در مسئله ی اثبات باری تعالی است. من مجموعاً دو برهان از مجموعه براهین عقلی برای این مسئله را اینجا مطرح خواهیم کرد. یک برهان موسوم است به برهان امکان. البته برهان امکان چند تقریر دارد و ما اینجا سه تقریر از آن را اشاره می کنیم و محل بحث قرار می دهیم ولی همه شان همان برهان امکان هستند. و یک برهان دیگر برهان صدیقین که ان شاء الله وقتی به آن رسیدم توضیح خواهم داد که چرا به آن صدیقین می گویند، مزایای آن چیست و چه ویژگی هایی دارد؟ در خود برهان صدیقین هم تقریرهای بسیار متکثری شکل گرفته. ما فقط یک تقریرش که در بدایه الحکمه آمده است را مطرح خواهیم کرد که بحثمان در مسئله ی اثبات واجب الوجود از این منظر تمام می شود.

## برهان امکان

در بحث برهان امکان یک نکته ای که باید توجه داشت این است که مراد از این امکان چیست؟ تا قبل از صدرالتمالیهین وقتی مسئله امکان مطرح می شد بحث امکان ماهوی مراد بود. یعنی هم در حکمت مشا و هم در حکمت اشراق، در نظر همه اینها بحث امکان ماهوی بود که حالا این بحث را توضیح می دهیم ولی با تحقیقاتی که صدرالتمالیهین ارائه کرده است، در کنار امکان ماهوی بحث امکان فقری وجودی هم مطرح شده است. گرچه در مباحث رسمی که راجع به براهین اثبات واجب در خصوص برهان امکان مطرح می شود، اغلب همان برهان امکان ماهوی مطرح می شود ولی برهان امکان وجودی هم در لا به لا قابل استفاده است. لذا ما اینجا بحث را دو شقی می کنیم. یعنی برهان اثبات واجب الوجود بر اساس امکان ماهوی و برهان اثبات واجب الوجود بر اساس امکان فقری وجودی.

خب ابتدا همان برهان اثبات واجب الوجود بر اساس امکان ماهوی را عرض خواهیم کرد. اول یک اشاره ای به امکان ماهوی داشته باشیم که منظور چیست؟

ما بحث مستقلی در این جلساتی که در خدمات شما بودیم، راجع به مواد ثلاث مطرح نکردیم گرچه چند بار توضیحاتی دادیم. اینجا می‌خواهیم کمی این موضوع را بسط دهیم. در حدود چند دقیقه توضیح این اصطلاحات را بدهم که در نظر شما باشد.

مواد ثلاث همانطور که از اسمش پیداست منظور یعنی ماده های سه گانه‌ای که کیفیت ارتباط موضوع و محمول را توضیح می‌دهند. هر گزاره ای داشته باشید، یک موضوع دارد و یک محمول. چگونگی ارتباط اینها مطرح است. مثلاً آیا ارتباط این‌ها ضروری است یا خیر. ضروری هست، آیا ضروری الوجود است یا ضروری العدم؟ این‌ها کیفیت‌های ربط میان موضوع و محمول است. منظور از مواد سه گانه همین‌ها هستند. مواد سه گانه عبارتند از چیزهایی که چگونگی ارتباط محمول به موضوع را در گزاره‌ها توضیح می‌دهند. این‌ها سه تا هستند. یکی وجوب، دیگری امتناع و سومی امکان. که ما می‌خواهیم امکان برایمان روشن‌تر شود. وجوب چیست؟ عبارت است از بیان کیفیت ارتباط ضروری میان محمول و موضوع. یعنی وقتی شما می‌گویید الف ب هست وجوباً، یعنی ارتباط محمول و موضوع به نحو صد درصد ضروری است. این را نمی‌گوییم الف، ب هست بالوجوب. یعنی واجب الوجود است ب برای الف. این می‌شود ماده ی وجوب. همینجا این توضیح را بدهم. این وجوب در مباحث فلسفی مطرح می‌شود. یکی وجوب بالذات است، یکی وجوب بالغیر است و سومی وجوب بالقیاس الی الغیر است. من سعی می‌کنم در حداقل‌ترین عبارت‌ها و مثالهای شفاف و روشن، این اصطلاحات به گوش دوستان بخورد، فی الجمله این بحث را بدانند. ما در ادامه کار که می‌خواهیم برهان امکان را مطرح کنیم به بعضی از این‌ها نیاز داریم.

وجوب بالذات یعنی چه؟ یعنی شما اگر ذات موضوع را مورد توجه و مطالعه قرار دهید، فقط همین توجه کافی است که محمول را به آن استناد دهید. هیچ چیز دیگری را لازم ندارد. مثلاً شما می‌گویید الله تعالی موجود بالوجوب. ایت بالوجوب، وجوب بالذات است یعنی شما ذات موضوع را در نظر می‌گیرید، حمل محمول برای او ضروری و واجب هست. نه علتی می‌خواهد و نه هیچ عامل بیرونی برای انجام این کار نیاز ندارد. خب شما اینجا با وجوب بالذات مواجه هستید همان که ما در براهین عقلی که اثبات واجب به دنبالش هستیم. مثلاً اگر راجع به حق تعالی می‌گوییم واجب الوجود، این واجب الوجود بالذات است. چون ما واجب الوجودهای دیگر هم داریم. پس ماده ی وجوب یک قسمش وجوب بالذات است.

اما قسم دوم وجوب، وجوب بالغیر است، یعنی واجب الوجود بالغیر است. یعنی چه؟ یعنی اینطور نیست که اگر شما ذات موضوع را مورد مطالعه قرار دهید، همین برای حمل محمول برای او کافی باشد. یک عاملی غیر از موضوع دخالت می‌کند، حمل این محمول برای این موضوع را ضروری می‌کند. این را می‌گوییم واجب الوجود بالغیر یعنی محمول واجب الوجود برای موضوع ولی بر حسب غیر، بالغیر، یک عامل دیگری، علتی، این کار را انجام می‌دهد. مثل الانسان موجود بالوجوب. این وجوب

با وجوب پروردگار فرق می‌کند. این وجوب هست، اما وجوب بالغیر است. اثبات موجودیت برای انسان ضرورت دارد اما این ضرورت و وجوب نه از ناحیه ی ذات انسان است، بلکه از ناحیه ی مثلا خداوند متعال است یا علت هایی که در نظر می‌گیریم. اینجا ما گوییم وجوب بالغیر. ان شاء الله بعدا مشخص خواهد شد که وجوب بالغیر با امکان بالذات سازگاری دارد.

یک چیز دیگر داریم، وجوب بالقیاس الی الغیر که معنایش این است که مثلا در مورد موجودیت یک موضوعی دارید بحث می‌کنید و نمی‌خواهید بگویید ذات این موضوع اقتضای این موجودیت را می‌کند. کار به علت هم ندارید. ولی می‌بینید هر وقت این موجود است، آن هم موجود است. بدون اینکه آن علت این باشد. اصلا کار به این نداریم. توجه به بحث علیت نمی‌کنید. مثلا مفاهیم متضایف همینطور هستند. فرض کنید که ابوت و بنوت، پدر بودن و پدر بودن، این ها مفاهیمی هستند که وجوب بالقیاس الی الغیر دارند. یعنی اگر شما ابوت دارید، قطعاً بنوت هم دارید. اما نه این است که ابوت علت بنوت باشد. اگر هم علیت باشد، الان لحاظ علیت نداریم. فقط می‌خواهید ضرورت معیت را برسانید. در وجوب بالقیاس الی الغیر فقط نگاه شما به ضرورت معیت است. که این دو باهمند ضرورتا و اگر این هست، این هم هست. در وجوب بالقیاس الی الغیر کار طرفینی است. یعنی هم از این طرف هست و هم از آن طرف و فرق ندارد. مثلا می‌گوییم حق سبحانه و تعالی وجوب بالقیاس دارد مقایسه با مخلوقین. یعنی اگر مخلوق داریم، حتما حق داریم. نه این که خداوند از ناحیه ی این ها ضرورت وجود دارد و این ها به او ضرورت وجود دادند. این ها خیلی فرق دارد. مثلا می‌گوییم چون علت تامه هست، حتما معلول هست. اصلا کار به فرلیند علیت نداریم. می‌گوییم چون معلول هست پس حتما علت هست.

مثلا دو تا آجری که به هم تکیه دادند، می‌گوییم این اینطور است چون آن آنطور است. درحالیکه هر دوتا متوقف بر یک علت بالادست هستند. این ها را می‌گویند ضرورت‌های بالقیاس الی الغیر. بالغیر نیست که ضرورت را آن دیگری به او اعطا کند. فقط در مقایسه با او می‌گوییم حتما این باید باشد. در مقایسه با ب می‌گوییم الف حتما باید باشد. تفکیکش با بالغیر یک کمی سخت می‌شود. بالغیر یعنی از ناحیه ی غیر این ضرورت وجود بر او اعطا می‌شود، در فرایند علیت و با ملاحظه بر فرایند علیت است اما در اینجا کار به بحث علیت نداریم لذا وجوب بالقیاس الی الغیر علی السویه هم از ناحیه ی معلول به علت است و هم از ناحیه ی علت به معلول است. از هر دو طرف هست. در مفاهیم متضایف، مثل ابوت و بنوت، مثلا سقف و تحت، خب اگر سقفی داریم، ضرورتا تحتی داریم نه اینکه ای سقف آمده و این تحت را ساخته است. اگر تحتی داریم حتما سقفی وجود دارد، این ها می‌گویند ضرورت بالقیاس الی الغیر بدون اینکه فرایند علیت مدنظر باشد یا اصلا لازم نیست باشد. پس ماده های وجوب با سه شاخه اش روشن شد؛ وجوب بالذات، وجوب بالغیر و وجوب بالقیاس الی الغیر.

می‌رویم در بحث امتناع. کیفیت امتناع یعنی حمل محمول بر موضوع نشدنی است. یعنی ضرورت عدم دارد. وجوب، ضرورت وجود داشت و این ضرورت عدم دارد. یعنی به هیچ وجه ممکن نیست محمول را به نحو ایجابی بر موضوع حمل کنید. این را می‌گوییم امتناع. مثل اینکه درباره ممتنعات بالذات که حرف می‌زنند، اجتماع نقیضین، ارتفاع نقیضین، اجتماع ضدین. مثلا می‌گوییم سفیدی و سیاهی، مجتمعند بالامتناع. هرگز نمیتوانید اجتماع را استناد به سفیدی و سیاهی بدهید. امکان پذیر

نیست. نمی‌شود در یک محل، در یک زمان و در یک شرایط خاص، هر دو تا در کنار هم دیگر باشند، این امکان پذیر نیست و به آن می‌گوییم ممتنع. حالا این ممتنع‌ها مثل بحث وجوب باز هم سه قسم است. ممتنع بالذات، ممتنع بالغیر و ممتنع بالقیاس الی الغیر.

ممتنع بالذات یعنی اینکه ذات این شیء را نگاه کنید به گونه ای است که محمول بر آن قابل حمل نیست. مثلاً مثلث مربع ذاتش را نگاه کنید نشدنی است. محقق و موجود نشدنی است. می‌گوییم مثلث مربع موجودٌ بالامتناع. یعنی ضرورتاً غیر موجود است. خب در اینجا کیفیت ارتباط موجودیت با مثلث مربع چیست؟ امتناعی است و این امتناع بالذات است یعنی ذات مثلث مربع به گونه ای است که سازگاری ندارد و نمی‌شود. یا اینکه امتناع بالغیر است. بالغیر یعنی چه؟ یعنی یک عامل دیگر نمی‌گذارد که این محمول بر این موضوع بنشیند. عوامل دیگر باعث می‌شود که این موضوع به این محمول متصف نشود. مثل حوادثی که در آینده محقق می‌شود. الان ممتنع بالغیر است. نشدنی است ولی نشدنش به حسب ذاتش نیست بلکه به حسب عوامل خارج از ذات است. عوامل خارج از ذات اجازه نمی‌دهد که الان این اتفاق بیفتد. به این‌ها می‌گوییم ممتنع‌های بالغیر یا امتناع بالغیر.

**سؤال:** در گزاره ی مثلث مربع که فرمودید، اگر بگوییم مثلث مربع معدوم است، این معدوم است چطور بوده؟

**استاد:** بله. ما گزاره را چند جور می‌توانیم بیان کنیم. مثلاً می‌گوییم مثلث مربع، غیرٌ موجودٌ بالوجود. چون محمول را شما غیر موجود کردید، و غیر موجود ضرورتاً حمل می‌شود بر موضوع ما. یعنی گزاره ی این محتوا می‌شود چند جور بیانش کرد همین نکته باعث شده است که شیخ اشراق بیاورد خیلی از این گزاره ها را حذف کند و همه را برگرداند بگوید مثلاً امتناع را شما استفاده نکنید و همه را به شکل ضروری و وجوب استفاده کنید. بستگی دارد که شما گزاره را چطور بهره می‌برید.

امتناع بالقیاس الی الغیر یعنی چون الف نیست، ب هم نیست اما نه به خاطر اینکه نبودن الف نمی‌گذارد که ب باشد. نه! این‌ها همیشه مع هم هستند یعنی با هم دیگر هستند. مثلاً اگر سقفی نباشد، قطعاً تحتی هم نخواهد بود. اگر تحتی نباشد، سقفی هم نخواهد بود. الان امتناع بالقیاس الی الغیر دارد سقف به لحاظ عدم تحت. امتناع بالقیاس الی الغیر تحت به لحاظ عدم سقف. مثلاً فرض کنید که پدری و فرزندی. اگر یکی نباشد، قطعاً دیگری هم نیست اما بحث علیت مطرح نیست! بحث بر سر ضرورت باهم بودن است. این‌ها می‌گوییم امتناع بالقیاس الی الغیر.

می‌رسیم به امکان. یعنی ما سه تا ماده و کیفیت ارتباط محمول با موضوع داشتیم، یکی وجوب بود و اقسامش را گفتیم، یکی هم امتناع بود و اقسامش را گفتیم، یکی هم بحث امکان است. امکان یعنی اینکه حمل محمول بر موضوع، نه ضرورت وجود دارد، نه ضرورت عدم، نه وجوب دارد و نه امتناع، یعنی نه اینگونه هست که ضرورتاً باید محمول را برای موضوع اثبات کرد و نه اینگونه هست که ضرورتاً باید محمول را از موضوع نفی کرد. هیچ کدام از این دو ضرورت نیست. اینجا ما با یک کیفیتی رو به رو هستیم به نام امکان. مثل اینکه می‌گوییم انسانٌ موجودٌ بالامکان. چرا؟ به خاطر اینکه اثبات این محمول برای این

موضوع وقتی که شما ذات موضوع را -هرگاه ذات موضوع را در نظر بگیرید، حمل محمول برای او علی السویه است، نه ضرورت وجود دارد و نه ضرورت عدم- نگاه کنید می تواند موجود باشد و می تواند نباشد. پس هیچ ضرورت وجود ندارد، ضرورت عدم هم ندارد. این می شود حالت امکانی.

بله! همین شینی که به لحاظ ذات ضرورت وجود و عدم ندارد، به لحاظ عامل بیرونی ممکن است ضرورت وجود داشته باشد، یا به لحاظ عامل بیرونی ممکن است ضرورت عدم داشته باشد. اینجا را توجه کنید! (ما هنوز بحث امکان را توضیح ندادیم، این امکان بالذات است.) می گویند امکان بالذات قابل جمع با امتناع بالغیر یا وجوب بالغیر است. یعنی هیچ مشکلی ندارد یک چیزی واجب بالغیر باشد ولی به لحاظ ذات ممکن باشد. پس من برگردم یک بار دیگر این بحث را توضیح دهم. امکان یعنی چه؟ کیفیت ارتباط محمول یا موضوع نه ضرورت وجود و نه ضرورت عدم داشته باشد، این را می گوئیم وضعیت امکانی. حالا آن سه قسم امکان را هم بگوئیم تا بحث کامل شود. امکان هم یا امکان بالذات است یا امکان بالغیر است یا امکان بالقیاس الی الغیر.

امکان بالذات چیست؟ یعنی ذات موضوع را نگاه کنید، حمل محمول نه ضرورت وجود دارد و نه ضرورت عدم و همین است که قابل اجتماع است با وجوب بالغیر و امتناع بالغیر. مثل همین مثالی که زدم. انسان موجود است بالامکان، چنانچه معدوم هست هم همین است. انسان معدوم است بالامکان یعنی ذات انسان نه گره ضروری خورده با وجود و نه گره ضروری خورده با عدم. گرچه به لحاظ عوامل بیرونی یا ضرورت وجود دارد یا ضرورت عدم دارد که می گوئیم وجوب بالغیر یا امتناع بالغیر.

حکما می گویند ما امکان بالغیر را نداریم. یعنی فقط یک فرض است. امکان بالغیر یعنی شما یک حقیقتی داشته باشید که از ناحیه ی عوامل بیرونی حمل محمول بر او حالت امکانی شود. این چنین چیزی نشدنی است. چرا؟! اگر کمی تأمل کنید خودتان هم توجه خواهید کرد. وقتی شما می گوئید امکان بالغیر، یعنی غیر بیاید و به او امکان دهد -حواستان باشد که امکان یعنی علی السویه بودن نسبت به وجود و عدم- ما سوال می کنیم به لحاظ ذات این شیء چه وضعیتی دارد؟! یعنی ذاتش نسبت به این محمول که موجود هست یا وجوبی است یا امتناعی یا امکانی. اگر به لحاظ ذات وجوبی باشد که عامل بیرونی که نمی تواند آن را ممکن کند، اگر به لحاظ ذات امتناعی باشد عامل بیرونی که نمی تواند آن را ممکن کند، اگر به لحاظ ذات ممکن است، دیگر عامل بیرونی چه فایده و معنایی دارد؟! لذا فلاسفه می گویند امکان بالغیر نداریم. امکان بالذات داریم و توضیح دادیم، امکان بالغیر نداریم. یک چیز دیگر می ماند که امکان بالقیاس الی الغیر که این را داریم.

امکان بالقیاس الی الغیر یعنی شما وقتی این دو چیز را، موضوع و محمول را، با هم نگاه می کنید، یکی در مقابل دیگری نه ضرورت وجود دارد، نه ضرورت عدم دارد. این اصلا کاری با آن ندارد. یک چیز هست، می گوید می خواهد باشد یا نباشد، ربطی با من ندارد. مثل آن قبلی ها نیست.

و جوب بالقياس الى الغير اين شىء مى گويد كه اگر من هستم، آن هم بايد باشد. امتناع بالقياس الى الغير مى گويد كه اگر من هستم يا نيستم آن شىء محقق نمى تواند باشد، مثال هاى فراوانى هم مى گيرد، ولى امكان بالقياس الى الغير يعنى اينكه وقتى من موجوديت يا معدوم بودن من بررسى مى شود، به وجود يا عدم اشياء ديگر ربطى ندارد و كارى به آن ها نخواهد داشت. مثال اين چيست؟ فلاسفه مى گويند ما امكان بالقياس الى الغير در عالم واقع اصلا نداريم. فقط در فضاي فرض شكل مى گيرد. اگر مد دو تا واجب الوجود داشتيم، يعنى اگر دو تا خدا مى داشتيم، اين ها نسبت به همدى امكان بالقياس الى الغير ميداشتند. وجود اين ربطى به وجود يا عدم آن نداشت، و بالعكس چون هر دو فرض شد كه واجب الوجود باشند. يا مثلا اگر دو تا خدا مى داشتيم و اين ها زير مجموعه هاى مى داشتند، زير مجموعه هاى او هيچ نسبتى با زير مجموعه هاى اين نداشتند. كارى نه با وجود و نه با عدم او نداشتند. ولى بر اساس نظام توحيدى - فرضمان بر اين است كه نظام توحيدى را قبول داريم، در بحث هاى آتى وجود دارد- اصلا امكان بالقياس الى الغير وجود نخواهد داشت. مى دانيد اين چه تبعاتى دارد؟! يعنى هرچيزى شما در عالم مشاهده مى كنيد با هر چيزى مقايسه كنيد ارتباط ضرورى است، گرچه ما كشفش نكنيم.

ما در منطق يك بحثى داريم به نام لوازم بين و غير بين، يا تلازم ها و عدم تلازم ها. اين تلازم ها و عدم تلازم ها به لحاظ ذهن ماست. يعنى ذهن ما برخى از لوازم را درك مى كند، در يك نگاه كلان، بى حساب نيست كه ما مجتمعا اينجا نشستيم. هيچ چيزى نسبت به هيچ چيزى حالت امكان بالقياس الى الغير ندارد. مطابق يك نقشه كلان مسئله دارد پيگيرى مى شود و علوم دارند دائما روابط ضرورى اشيا را كشف مى كنند. در تمام دانش ها، در علوم انساني، رياضى، تجربى، فلسفى در همه ي اين ها ما داريم روابط را كشف مى كنيم. در علوم تجربى خيلى وقت ها فكر مى كرديم كه چند چيز با هم ربط ندارند ولى بعد از مدتى فهميديم كه ارتباط داشته اند. در علوم اجتماعى و در مباحث فلسفى هم همين است. ما امكان بالقياس الى الغير بنابر قواعد فلسفى در ميان اشيا نداريم.

**سؤال:** يكبار ديگر مختصر مي فرماييد كه چطور ميشود؟

**استاد:** امكان بالقياس الى الغير يعنى چي؟ يعنى اين شىء مى گويد كه من موجودم، هيچ ارتباطى با وجود اين ليوان دارم نه با عدمش. من هستم، اين مى خواهد باشد، مى خواهد نباشد. چنانچه اگر اين نباشد، ميگويد نبود من هيچ ارتباطى با بود و نبود او ندارد. اين مى شود امكان بالقياس الى الغير.

آقايا مى گويند چنين چيزى آن وقتى كه در شبكه ي علت و معلول نگاه مى كنيد وجود ندارد. چون اشيا در عالم واقع يا علت اشيا ديگرند، يا معلول اشيا ديگرند يا دو تا معلول يك علتند. يعنى از يك جا اين معلول ها تنظيم مى شود.

**سؤال:** به خاطر همان وجود سيرانى است؟

**استاد:** وجود سيرانى و بحث توحيد. اگر آنها اثبات شود، بله. اگر توحيد اثبات نشود، نه. اگر بر اساس توحيد نگاه كنيم و اگر به شكل هرمى بحث را پيش ببريم كه قطعا اگر بخوايم از توحيد نگاه كنيم، بايد اينطور مسئله سامان بدهيم، همه جيز



باهم مرتبط است. لذا نمی‌توان یک چیزی را از سر جایش تکان داد. یک چیز را در نظام هستی تکان بدهید، همه چیز به هم می‌ریزد و یک سیستم دیگر پیاده خواهد شد. این برمی‌گردد به اقتضاء ذاتی آن مبداء. یعنی آن مبداء باید یک اقتضاء دیگر داشته باشد. مثلاً در منطق می‌گوییم که اتفاق داریم، کسانی که آشنا هستند که در منطق قضایای اتفاقیه و قضایای لزومیه داریم. ولی در فلسفه می‌گوییم اتفاقی وجود ندارد. در فلسفه اصلاً اتفاق معنا ندارد. این دو حرف باهم تنافی ندارند، چون فلسفه آن قاعده کلی را در نظر می‌گیرد. می‌گوید اتفاقی وجود ندارد. اما در منطق بحث به شناخت ذهنی برمی‌گردد. ذهن ما روابط ضروری یک سری اشیا را می‌فهمد می‌گوید لزومیه، روابط ضروری یکسری اشیا را نمی‌فهمد می‌گوید اتفاقیه. روابط ضروری یک سری را که نمی‌فهمد می‌گوید اتفاقاً کنار هم قرار گرفته اند. و لذا هرچه دانش انسان بیشتر شود، قضایای لزومیه حجمش افزایش پیدا می‌کند. مثلاً ما راجع به انقلاب داریم صحبت می‌کنیم، می‌گوییم اتفاق افتاد. اما یک کسی که مجموعه علل و عوامل کار را متوجه باشد، می‌گوید نه! دارد به طرف انقلاب کشیده می‌شود. یعنی این سیستم دارد به این سمت پیش می‌رود.

ما در تمام علوم همینطور هستیم. می‌خواهیم با علوم یکسری مسائل را کشف کنیم که با کشف آن‌ها، روابط ضروری اشیا روشن شود و این مهم است. هر وقت یک تئوری یا نظریه ای بتواند روابط بیشتری از اشیا را برای ما روشن کند یا برای ما مبهم بوده‌است را برای ما کشف کند، کار علم را انجام داده است و ما در تمامی دانش‌ها در حال افزایش قضایای لزومیه نسبت به قضایای اتفاقیه هستیم.

دانشجو: فلسفه اسلامی که ظاهراً خیلی بریده و منفصل از وقایع خارجی است، فلسفه در علوم غربی هم حداقل از رنسانس به این طرف باز معلق مانده است؛ این که فرمودید به طرف لزوم حرکت می‌کند ظاهراً اینگونه نبوده

استاد: در عمل که ما ممکن است هیچ کاری نکنیم و کار علمی و وشف نکنیم ولی ذاتاً کار علوم این است. اگر می‌خواهند علمی راه بیفتد باید روابط ضروری اشیا را کشف کنند. نه! فلسفه هم آنجاهایی که ورود پیدا می‌کند و ورود کرده است می‌گوید این‌ها ضروری است. ممکن است اشتباه هم بکند. مراقب باشید. ولی خاصیت ذاتی‌ش این نکته است. این به دلیل این هست که امکان بالقیاس الی الغیر در عالم واقع بر اساس نظام توحیدی واقعیت ندارد. بله اگر کسی آن نظام توحیدی را قبول نداشته باشد، نه. مثلاً ثنویون ممکن است بگویند هیچ ربطی با هم ندارند. کسانی که در این فضا برخورد می‌کنند، ممکن است بگویند نه، آن دارد سیستم خودش را پیاده می‌کند و این دارد سیستم خودش را و تصادفاً این‌ها با هم همراهی می‌کنند.

سؤال: می‌شود مثال‌های فردی آن را بفرمایید

استاد: مثلاً فرض کنید که، من صبح آمدم بیرون، کلاغی روی درخت بود و قارقار کرد. می‌گوییم چه ارتباطی باهم دارند؟ و لذا در منطق می‌گویند این جزو قضایای اتفاقیه است. اتفاقاً کلاغ هم قارقار کرد. و هیچ ربطی هم به هم ندارد. بله برای ما الان خیلی دور دست است که یک زمانی دانشی کشف شود که نشان دهد امروز باید این سیستم پیاده می‌شد. ولی به نحو

کلی وقتی ما قواعد فلسفی را نگاه می‌کنیم، قواعد فلسفی یک توصیه به ما دارد و آن این است که علم باید به دست بیید و روابط ضروری کشف شود. البته ممکن است از اینجا خرافات هم شکل بگیرد. اینجا است که علم و خرافه باهم درگیر می‌شوند، خرافه می‌گوید من ضرورتش را به دست آوردم، علم می‌گوید نه این حرف مطرح نیست.

پس امکان بالقیاس الی الغیر مثالهای فراوانی دارد. مثلا ممکن است بگویم آمدن ما در این دوره اتفاقی بوده، یعنی مثلا بر فرض مثال به گوشم خورده و آمدم و تا اینجا آمدم. ما فکر می‌کنیم اتفاقی بوده است. این اتفاق به لحاظ ذهن است یعنی ما ضرورت هایش را نمی‌دانیم به چه شکل است. به لحاظ کل عالم واقع اینها همه‌ش روابط ضروری است.

**سؤال:** به نظرم این را می‌توان دو جور در نظر گرفت، یکی اینکه این ضرورت شاید خیلی منفصل از خود شخص است، یعنی مثلا خدا خواسته یا جریان‌های دیگری که در عالم وجود دارند، یا یک نگاه اینکه خود شخص یک طوری با عالم در ارتباط است که کاملا...

**استاد:** بله. من نمی‌خواهم وارد حوزه اختیار شوم، یکی از عوامل اینجا است. انسان با همه سیستمهایی که دارد یکی از عوامل است. شما مثلا فلان اختیار را نمی‌کردید، مثلا اگر دیلم نمی‌توانستید بگیرید خب قطعاً نمی‌شد به اینجا بیاید. بله ما مجموعه دستگاه هستی که از جمله آن انسان و مجموعه اختیارات و ویژگی‌هایش است. ما کار به آن بحث نداریم. در دل این ضرورت باید بحث اختیار معنا شود.

**سؤال:** یک بحثی که می‌گویند این جهان کوه است و فعل ما ندا، شاید از یک منظر بتوان گفت که انسان در کل وقایع نقش دارد و تنها باید آن نگرش را پیدا کنیم...

**استاد:** این هم یک چیزی است که بر فرض من اختیاراتی انجام می‌دهم، ولی باید مواظب باشیم، خود انسان با جمیع اختیاراتش در قالب یک چیز برتری هضم شده است. ممکن است بگویم من که الان اختیار دارم و فعالیت‌هایی که می‌کنم، همه چیز تحت تاثیر کار من قرار می‌گیرد. بله آنها در من تاثیر می‌گذارد و من هم بر آن‌ها تاثیر می‌گذارم. ولی مواظب باشیم، یک نقشه‌ی کلان‌تری وجود دارد که همه این فضاها در درون اون شکل می‌گیرد. و الله خلقکم و ما تعملون و ما تشاوون الا ان یشاء الله. این‌ها هیچ با اختیار منافات ندارد.

**سؤال:؟؟؟**

**استاد:** آن‌ها هم بحث‌هایی است که بیشتر در کلام است. در بحث‌های فلسفی بسیاری از شرط و عدم مانع و در قالب علل اعدادی می‌رود و آن که بحث مقتضی است در قالب علت فاعلی و این‌ها مطرح می‌شود. در کلام این‌ها را خیلی تفصیل دادند. از نظر فلسفی این‌ها دو دسته می‌شوند، بعضی از این‌ها بستر سازند، بعضی از این‌ها در نفس فرایند علت دخالت می‌کنند. این نگاه فلسفی غالب بر آن نگاه است. آن نگاه خیلی در جنبه‌های هستی‌شناسانه نمیتواند به ما کمک برساند.

**سؤال:** اینکه می‌گویید امکان سلب ضرورت وجود و عدم است، در عالم خارج که نمی‌شود تحقق پیدا کند.

**استاد:** سلب وجود و عدم به لحاظ ذات است. به لحاظ عالم خارج یا وجوب بالغیر دارد یا امتناع بالغیر. این به لحاظ ذات موضوع که در نظر می‌گیرید می‌بینید اثبات یا نفی وجود برای او ضرورت ندارد اما به لحاظ واقع و خارج چطور است؟ یا وجوب بالغیر دارد یا امتناع بالغیر.

**سؤال:** یعنی در مرتبه ذهن داریم بحث می‌کنیم؟

**استاد:** نه در مرتبه ذهن نمیشود گفت، چرا که ذهن نه بما هو ذهن، ذهن دارد ای یک چیزی پرده برداری می‌کند. ذات شیء بما هو ذات شیء، ذات مرسل، کلی طبیعی، یک مقدار در اینجا بحث‌های دقیق‌تر و عمیق‌تری وجود دارد.

**سؤال:** چطوری می‌شود دو نقیض رفع شود؟

**استاد:** نه آن بحث را مطرح کردیم، فلاسفه چند جواب به این ارتفاع نقیضین داده‌اند. وارد شویم به این بحث، خیلی مفصل خواهد بود. و واقعا جوابهای عالی داده‌اند. اصلا اینجا بحث ارتفاع نقیضین نیست.

من فقط یک اشاره ای کنم، وجود و عدم نقیض هم نیستند! موجود بودن و موجود نبودن، وجود و عدم آن وجود نقیض یکدیگرند. و الا وجود و عدم و ماهیت و فعلیت و... داریم، یک چیزی ممکن است نه وجود باشد نه عدم، مثل ماهیت. اما یک چیزی نمی‌تواند نه موجود باشد نه معدوم. وجود و نفی آن وجود نقیض هم هستند.

**سؤال:** بحث لفظی نیست؟

**استاد:** نه خیلی جدی است. اینکه داریم تیتروار سیر بحث را جلو می‌بریم این است که بحث خوب پیش نمی‌رود. ولی نکته و کد اصلی همین است که عرض کردم.

**سؤال:** اینکه می‌فرمایید امکان بالقیاس الی الغیر می‌توان درک کرد که این درجات ضرورتا باید با هم ارتباط داشته باشند؟ عرضی‌ها چطور؟

**استاد:** بله. حتی عرضی‌ها. این چیز جالبی هم هست که باید در جای خودش مطرح شوند. بحث‌های عمیقی در این باره انجام شده است. این ساختار باید به یک نقطه برسد. یعنی همه ی اینها باید در یک نقطه مندمج باشد. آن اندماج در یک نقطه، وحدت تمام این‌ها را سامان می‌دهد.

برگردیم به بحثمان. ما می‌خواستیم برهان امکان را برای اثبات باری تعالی استفاده کنیم. یک مقدمه لازم داشتیم و آن فهم امکان بود. آن هم امکان ماهوی. برای فهم امکان ماهوی آمادیم وجوب، امتناع، امکان و اقسام سه گانه‌شان را طرح کردیم.

اگر بخواهید یک متنی داشته باشید در همین خصوص در همان کتابی که در دستتان هست، مرحله چهارم که بحث مواد ثلاث هست، صفحه ی ۴۳ و ۴۴، در صفحه ۴۴ اگر توجه کنید، آنجا این بحث مطرح شده است. الفصل الاول فی تعرف المواد الثلاث و انحصارها فیها. اولاً مواد ثلاث چه هستند و چرا فقط سه ماده داریم، چرا چهارتا یا چرا دو تا نیست؟ این بحث را من توضیح ندادم ولی اصل آن بحث مواد سه‌گانه است. علامه این‌ها را با هم دیگر مطرح و بحث می‌کنند. ایشان در ضمن این دارد وجه انحصار مواد به سه تا را توضیح می‌دهد، در ضمنش تعریف‌های این‌ها را هم گنجانده است و مطرح کرده.

یک بحث دیگر هم در ذیل این فصل آمده و آن هم این که این مفاهیم آیا باید تعریف شوند؟ یعنی بدیهی هستند یا غیر بدیهی هستند و چطوری هستند؟ اما آن بخش اولش که می‌خواهد انحصارش را توضیح دهد اینطور است. شما اگر یک چیزی را در نظر بگیرید در مقابل با وجود و عدم، یعنی وجود و عدم محمول، وقتی در مقایسه با این معنا دارند مقایسه ی با یک معنا در نظر بگیرید یا وجود محمول بر آن ضروری است یا عدم محمول به نحو فرض اولیه برایش ضروری است، یا هر دو ضروری است یا هیچ کدام ضروری نیستند. اگر وجود برایش ضروری باشد، می‌شود وجوب. اگر عدم برایش ضروری باشد می‌شود امتناع. اگر بخواهد هر دو برایش ضروری باشد، این اجتماع نقیضین است. و اجتماع نقیضین چون محال است نمی‌شود. اگر بخواهد هر دو از آن برداشته شود، این امکان را تولید می‌کند. یک سوال در اینجا شکل می‌گیرد که اگر هر دو برداشته شود، ارتفاع نقیضین است. این را کجا جواب داده؟ این را در اول مرحله پنجم جواب داده است. یعنی از کتاب‌های ما که صفحه ی ۵۶ به این پرداخته است که الان ایشان هم این سوال را مطرح کر که ارتفاع نقیضین نمی‌شود، در صفحه ۵۶ به آن جواب داده شده است که این ارتفاع نقیضین نیست.

من برای اینکه با عبارت آشنا شویم، یک مقدار از روی متن می‌خوانم. ببینید الان ممکن است که برخی دوستان که با متون فلسفی کمی آشنایی داشته باشند، برایشان راحت تر است یا اگر با متون عربی سروکار داشته باشند برایشان راحت تر است. من سعی می‌کنم، کمتر بخوانیم و آرام آرام بخوانیم تا با این متن‌ها آشنا شویم و بتوانیم بعداً یک مراجعه ای ولو فی الجمله داشته باشیم.

ممکن است که بگویید چرا اینقدر ضعیف برگزار می‌کنید ولی ما بیش از این هستیم و بیش از این می‌توانیم متن را بفهمیم، ان شا الله که اینطور است. ایشان می‌گوید کُلُّ مفهوم، اینجا بحثهای زیادی هست که می‌گویند چرا گفته است کُلُّ مفهوم، چون بسیاری می‌گویند کُلُّ موجود، بعضی‌ها گفتند کُلُّ شیء، بعضی‌ها گفتند کُلُّ ماهیه. در طول تاریخ تحول پذیرفته است. من وارد آن‌ها نمی‌شوم، آنها خیلی مفصل است و الان نیاز نداریم.

کُلُّ مفهوم یعنی شما هر چیزی را در نظر بگیرید، اذا قیس الی الوجود، وقتی مورد مطالعه قرار بگیرد با وجود، یعنی محمولش بحث موجودیت باشد، فاما أن یجب له، یا این وجود، در یجب یک ضمیری است که بر میگردد به وجود و در له ضمیری است که به کُلُّ مفهوم بر می‌گردد. هر مفهومی را شما در نظر بگیرید، اذا قیس الی الوجود، وقتی با وجود مقایسه شود،

فإما أن يجب له، یا این وجود برای آن مفهوم ضرورت دارد، وجوب و حتمیت دارد، فهو الواجب، ما به آن واجب می‌گوییم. مثلاً می‌گوییم الله تعالى موجودٌ بالوجوب.

او یمتنع، یعنی این وجوب، برای آن کل مفهوم، چیزی که در نظر گرفتیم ممتنع هست. اینطور باشد به آن ممتنع می‌گوییم و در آن ماده ی امتناع شکل می‌گیرد. او لایجب له و لا ینفع، یا اینکه نه وجوب دارند نه امتناع، و هو الممكن، این می‌شود ممکن. همان بحثی را که تازه پیاده کردیم، متنش این است. حالا ایشان یک بیانات دیگر دارد که من نمی‌خوانم.

در فصل دوم چه کار کرده؟ گفته است هر یک از این سه تا، یعنی وجوب، امتناع و امکان، سه قسمند. یا بالذاتند یا بالغيرند یا بالقياس الى الغيرند. که مجموعاً نه شق درست می‌شود. ولی چون یک کدام نشدنی است، امکان بالغير محال است، می‌شود هشت تا. پس ما هشت تا کیفیت ارتباط محمول با موضوع داریم. محمول هر چیزی می‌تواند باشد ولی چون اینجا بحث فلسفی است، وجود را در نظر می‌گیریم و الا می‌تواند چیز دیگری باشد. مثلاً الانسانُ عالمٌ بالامكان. انسان می‌تواند عالم باشد و میتواند عالم نباشد. الانسان ماضٍ بالامكان، انسان رونده هست و می‌تواند رونده نباشد. اما الانسان ناطق بالضرورة، ضرورتاً ناطق است.

بعد ایشان ذیل صفحه ۴۴ این متن را دارد، تیتري که زده است، انقسام كل من المواد الى ما بالذات و ما بالغير و ما بالقياس الى الغير.

یک وقتی ما در یک جمعی بحث مواد قانون مجازات اسلامی، آنجا را کار می‌کردیم، یک وقتی ایشان من را بیرون دید، گفت آقای امینی! آقای امینی! مواد آماده است. من گفتم یواش‌تر! این مردم چه می‌دانند، اصلاً این مواد چیست؟ اینجور چیزها زیاد وجود دارد.

كل واحدة من المواد، ثلاثه اقسام، هر یک از این مواد سه گانه، خودش سه قسم است که می‌شود نه تا. ما بالذات، یعنی آنچه را که بالذات است، یعنی آن ماده که بالذات است. آن کیفیت ارتباط محمول با موضوعی که بالذات است. یعنی به حسب ذات موضوع در نظر بگیریم، این ارتباط برقرار است

و ما بالغير، یعنی آن چه به حسب غیر است و ما بالقياس الى الغير، الا الامكان. امکان این سه قسم را ندارد، فقط دو قسم دارد. امکان بالذات داریم و امکان بالقياس الى الغير فلا بالغير، امکان بالغير مطرح نیست.

بعد ایشان توضیح می‌دهد که بالذات یعنی چه، بالغير یعنی چه و بالقياس بالغير یعنی چه؟ می‌گوید و المراد بالذات مطلقاً. میخواهد وجوب بالذات باشد، امتناع بالذات باشد، امکان بالذات باشد. و المراد بما بالذات ان يكون وضع الذات كافياً في تحققه، خود ذات موضوع را در نظر بگیریم کافی است در تحقق ..... ادامه ندادند ..... اینکه در تحقق است به دلیل این است که بحث موجودیتی است. در تحقق متحقق بودن، در تحقق موجود بودنش. شما می‌گویید در تحقق محمول برای موضوع.

كافيا في تحققة، و ان قطع النظر عن كل ما سواه، اگرچه قطع نظر بشود از هر چیزی غیر از این ذات، چون این به ذات برمی گردد تصحیح کرده اند که باید ماسواها باشد. این إن وصلیه است یعنی اگرچه اینگونه باشد، این إن شرطی نیست.

و المراد بما بالذات ان يكون وضع الذات كافيا في تحققة، و ان قطع النظر عن كل ما سواه. پس این شد تعریف بالذات.

بالغیر چیست؟ و بما بالغیر، عطف به بما بالذات است یعنی والمراد بما بالغیر.

این درد کتاب های حوزوی اینطور است. اینکه خیلی مفصل اول آن را توضیح بدهند بعد این را مفصل توضیح بدهند، اینطور نیست. اگر ایطور باشد که نیاز به استاد ندارند. برای اینکه نیاز به استاد شود متن ها باید مندمج و سخت باشد. و این هم نکته ای است، به خاطر اینکه اگر خیلی آسان بنویسند، فرد می گوید من خودم میروم و مطالعه می کنم و بعد مطالب را کج و معوج می فهمم.

همه کسانی را که فلسفه را خودشان خواندند، این ها بعد سر از ناکجا آبادهایی درآوردند. مخصوصا یک کسی که نبوغ و هوش داشته باشد، می گوید من چه نیاز دارم؟ و خودش می خواند.

حالا این آسان نوشتن ها این سختی را دارد. می گویند یک وقتی ملاصدرا، می دانید که در اصفهان فشار خیلی بر ایشان شدید شده بود، بعضی ها می گویند تبعیدش کردند و بعضی ها می گویند آن قدر فضا علیه ایشان مسموم شده بود که خودشان خیلی محترمانه از آنجا رفتند و به او گفته بودند که نباید در شهرها باشید و باید در یک جایی مثل روستا و این ها سکنی داشته باشید. و شما که آمدید وسف از منطقه کهک عبور کردید، کهک الان خانه جناب صدرالمتالهین آنجا هست و ترمیم و اصلاحش کردند و جای خوبی است. در هر صورت، ایشان آمد در منطقه کهک، یک سری از کتابهایی که نوشته بود و منتشر شده بود که دردرس برایش درست کرده بود، ایشان یک نامه ای به استادش جناب میرداماد می نویسد. می گوید جناب میرداماد همین که شما گفتید را من گفتم - می دانید که میرداماد در اصفهان بود و چنان تجلیلی و همه حکومت و علما و غیر علما به ایشلن احترام می گذاشتند و جایگاه بسیار مهمی داشت - حالا شما در اصفهان هستید و من را بیرون کردند و با این همه سختی و مشکلات. نامه ای با گلایه بود و جناب میرداماد جواب داد، جوابی که داد این بود که بله، این چیزهایی که من گفتم را شما گفتید ولی شما چیزهایی که من گفتم را اینقدر واضح و شفاف گفتید که آن ها سر در آوردند که تو می خواهی چه بگویی؟! یعنی نیم چه سر در آوردند چراکه اگر کامل می فهمیدند که حمله نمی کردند. سر در آوردند که شما نسبت حق و خلق را می خواهید چه کار کنید و این بحث ها را متوجه شدند و لذا این همه حمله به شما هست. من همه ی اینها را گفتم ولی جویری گفتم که هیچ کس نمی فهمد. الان هم در مدارس فلسفی اقبال کمی به آثار میرداماد؟ چون خیلی قلم سختی دارد و قلمش خیلی سنگین نویس است. و لذا من هم این ها را گفتم ولی کسی سر در نمی آورد که من چه می گویم. لذا کاری با من نداشتند. همان که فقط می گفتند من فلسفه بلدم، دیگر نمی دانند در فلسفه چه خبر است.

حالا باز یک شوخی می‌کنند می‌گویند که وقتی میرداماد از دنیا رفت، نکیر و منکر که آمدند گفتند من ربک؟ او گفت که اسطقس فوق اسطقسات. این‌ها برگشتند پیش خداوند و گفتند که خدایا او اینطور حرف زده است، خدا گفت فلانی را رها کنید او در دنیا بود یک چیزهایی می‌گفت که من هم نمی‌فهمیدم چیست؟ حالا این مثال است و شوخی ولی در هر صورت این سخت‌نویسی در متون هست. مثلاً نگاه کنید در دانشگاه شما کتاب می‌خوانید، اصلاً روش‌های آموزشی را ببینید که چقدر متفاوت است. استاد سر کلاس می‌آید و توضیحاتی می‌دهد و می‌گوید از صفحه فلان تا صفحه ۷۶ را من درس دادم. ولی من شنیدم کسی که آشنا به این بحث‌ها بود، چون در فرانسا تحصیل کرده بود گفت در فرانسه غیر از دانشگاه‌ها یک سری مدارس وجود دارد. آن مدرسه فقط افراد بسیار نخبه با آنجا می‌روند و اساتید هم که می‌آیند، می‌گفت کتاب‌هایشان مثل شماست، یعنی از اول یک کتاب را تا آخر، تمام و کلمه به کلمه اش را می‌خوانند. یعنی متن خوانی دارند. ما می‌گوییم از بای بسم الله تا تای تمت همه را استاد و شاگرد با هم می‌خوانند. مثلاً فرض کنیم می‌خواهند کانت بخوانند، یکی از بهترین آثار کانت را محور قرار می‌دهند، همه اش را واو به واو می‌خوانند و بحث می‌کنند.

#### سؤال: سر کلمات بحث می‌کنند.

استاد: سر کلمات، واژه‌ها بحث می‌کنند. اینطور نیست که استاد بیاید سر کلاس و یک توضیحاتی بدهد و بعد هم معلوم نیست که از آن عبارات چیزی در می‌آمد یا نه. می‌گوید از صفحه فلان تا صفحه فلان تمام شده.

می‌خواهم مزایای این کار را بگویم. حالا باز یک نکته‌های دیگری هست یعنی باید متون درسی یک اندماج خاصی داشته باشد. یعنی مندمجا مباحث فراوانی در آن باشد. این باعث می‌شود که استاد و شاگرد با هم بحث کنند. اگر خیلی روان باشد، به خودخوان تبدیل می‌شود. همانطور که کتاب‌های فلسفی روان را نقد می‌کنیم. وقتی خودخوان شود فرد فکر می‌کند که می‌فهمد ولی در واقع نمی‌فهمد و اعماق مسئله به دستش نمی‌آید.

و المراد بما بالذات ان يكون وضع الذات كافيا في تحقيقه، و ان قطع النظر عن كل ما سواها و بما بالغير. یعنی و المراد بما بالغير. و مراد به آن ماده‌ای که بالغير باشد، حالا یا وجوب، یا امکان، یا امتناع بالغير. مایتعلق بالغير؛ یعنی آن غیر است که این حالت را اعطا می‌کند. منظور از ی‌تعلق این است، وابستگی و تعلق منظورش این است.

و بما بالقياس الى الغير، یعنی المراد بما بالقياس الى الغير چیست؟ أنه اذا قيس الي الغير، كان من الواجب أن يتصل به. اگر مقایسه‌ای با او شود، این باید این حالت را داشته باشد. نه اینکه این حالت را از او گرفته است! در داشتن این صفت تعلق به او ندارد چنانچه او هم در داشتن این صفت تعلق به او ندارد ولی باهمند و ضرورتشان معی است. باهمدیگر است. اگر این هست، آن هم باید باشد اگر او نیست، این هم نباید باشد.

بعد از اینکه این توضیح را داد، علامه وارد مثلاً وجوب می‌شود و وجوب بالذات، وجوب بالغير و وجوب بالقياس الى الغير را توضیح می‌دهد. بعد وارد امتناع می‌شود و همین سه تا را توضیح می‌دهد و مثال می‌زند و بعد وارد امکان می‌شود و همین

سه تا را بحث می‌کند. آنهایی که می‌شود را بحث می‌کند و آنهایی که نمی‌شود که امکان بالغیر باشد را، آن را هم توضیح می‌دهد که چرا نمی‌شود.

ما یکی از مشکلاتی که در این کلاس داریم این است که ما ارزیابی نداریم. از جهتی ناراحتیم چون شنیدم در کلاسهای دیگر، دوستان دور هم جمع می‌شوند و مباحثاتی صورت می‌گیرد. اگر هم نیست واقعا بد است. در خصوص بحث ما هم آسیب‌هایش بیشتر است. اینجور باید تدارک بینیم که گروه‌هایی بشوند و این گروه‌ها با هم بحث کنند بر سر نه همه مباحث که برخی از آنها. یکی از روش‌های مباحثه که دوستان می‌توانند در دانشگاه‌ها ترویج کنند، ما در حوزه یو روش مباحثه وجود دارد که همه‌ی عبارت‌ها را مباحثه می‌کنند و این وقت زیادی می‌برد ولی روش‌های دیگر هم هست، مثلاً شما در هفته یک جلسه‌ی مباحثه بگذارید، سه‌الی چهار نفر راجع به یک بحث مباحثه کنید هر هفته یک بحث داشته باشید. این درگیر شدن با یکدیگر و مباحثه کردن خیلی مزایای شگفت‌انگیز دارد. در تعمیق مسئله، در کشف اشتباهات و جرقه‌ها و نکته‌های جدیدی به ذهن انسان می‌رسد. اگر این را بتوانید راه بیندازید، چه در این دوره و گروه و چه در دانشگاه، خیلی مفید است. من خیلی هم دوست داشتم که دوستان خصوصاً در بحث ما این مباحثه را صورت بدهند. من متوجه می‌شوم چون وقتی سوال پرسیده می‌شود تا چند لایه آن طرف تر ذهن فرد برای من روشن می‌شود. خود این هم برای اینکه سوال نپرسد. من متوجه می‌شوم که او تا کجای مطلب را گرفته است، یا گاهی متوجه می‌شوم که او هنوز در چند پله آن طرف تر است. تازه من چقدر نگران این چنین سوالاتی می‌شوم که یک سری بحث‌ها هنوز برایش روشن نشده است. لذا برخی از دوستان که سوال می‌کنند و من خیلی خوشحال هستم، از یک جهت احساس می‌کنم که در فضا هست ولی بسیاری از دوستان ما سوال نمی‌پرسند. آنها ممکن است خیلی خوب می‌فهمند، ممکن است اصلاً نمی‌فهمند.

سؤال: استاد شاید منطق شما دو ارزشی باشد

استاد: بله ممکن است این هم باشد و این هم اشکالی ندارد ولی منطق دو ارزشی و این ادبیات را دوست ندارم. بله ممکن است یک بخش‌ها و لایه‌هایش را فهمیده باشید و یک بخش‌ها و لایه‌ها را نفهمیده باشید. اینطور هم ممکن است ولی من سر در نمی‌آورم چطور است. ممکن است خیلی خوب فهمیده باشد و از بس که خوب فهمیده است سوال نمی‌کند یا بحثی ندارد یا اینکه هیچ چیزی متوجا نمی‌شود یا این که به قول ایشان کمی متوجه می‌شود و حالا شاید مصداقش خود ایشان باشند.

این فضاها هم وجود دارد. ما باید کارز کنیم، یعنی اگر خودم فرصت می‌داشتم جلساتی می‌گذاشتیم که دوستان بیایند و ارائه بحث کنند و دیگران هم درگیر شوند و این موجب یک فضای گرم علمی می‌شود و این باعث می‌شود که مطالب خیلی عمیق در انسان شکل بگیرد. حالا یک چنین چیزی هست و ممکن است ما آرام آرام تصمیم بگیریم یک امتحانی بگیریم. و این هم ممکن است که یک مقدار به گرم بودن حیات علمی اینجا کمک کنیم. در هر صورت دوستان توجه داشته باشند بحث‌هایی که می‌کنیم، الان اینجا نشسته‌اند، ما داریم بحث می‌کنیم و خودشان و خیالاتشان را برده‌اند در جایی و دارند سیر می‌کنند و بعد



تا برگردد معلوم نیست کجا برگردد، بحث فلسفی است و نمیتواند دریابد که مسئله چیست. و وقتی بحث امتحان مطرح باشد دیگر ممکن است که حواش جمع تر باشد.

**سؤال:** بحث جهت در منطق با مواد در فلسفه یکی است؟

**استاد:** بله. بحث جهات و تفاوت جهات با مواد چیست، یک توضیحی که می‌دهند این است که جهات به لحاظ فضای ذهن و فضای قضیه است. مواد به لحاظ محکمی قضیه و گزاره است. یعنی ما این توضیح را دادیم که خود این موضوع، محمول برایش چطور است، ما بحثمان واقعی و خارجی نیست، محکمی موضوع چه نوع ارتباطی با محکی محمول دارد. ما از دریچه ذهن می‌خواهیم آن‌ها را مطالعه کنیم. ولی منطق فقط به این ساختار ذهنی کار دارد. لذا می‌گویید که اگر شما این ماده را ذکر کردید، قضیه می‌شود موجه و اگر ذکر نکردید می‌شود غیر موجه. در عالم واقع به لحاظ فلسفه هیچ موضوع و محمول، یعنی محکی‌شان خالی از ماده نیست. ولی با لحاظ منطق می‌تواند خالی از ماده باشد و نی‌تواند دارای ماده باشد و امثال این‌ها.

**سؤال:** این مواد ثلاث و این‌ها که رابطه محمول و موضوع است که مثلاً اینجا محمول همان وجود است. یعنی فلسفه از منطق، زبان گرفته شده است یا چه ارتباطی معتبر است؟

**استاد:** بله ببینید اصلاً دغدغه‌ی اصلی فیلسوف واقع است. از گزاره‌ها استفاده می‌کند به دلیل اینکه گزاره‌ها راه ارتباطی برای او و واقع است. مثلاً ادبیات با گزاره به عنوان یک گزاره کار دارد، کاری به واقع ندارد. فقط گزاره را از آن جهت که گزاره هست کار می‌کند و آرایه‌های مختلفش و امثال این‌ها را بحث می‌کند. یا منطق از یک وجهه‌ای اینگونه هست ولی فیلسوف اگر از اینها استفاده می‌کند این است که یکی از راه‌های ارتباط ما با خارج، علم حصولی است. یکی علم حضوری است و یکی علم حصولی. وقتی علم حصولی بود با تصور و تصدیق و این‌ها کار دارد ولی هدفش گزاره بما هو گزاره نیست بلکه واقعیت موضوع و مسئله است. تا اینجا هم کافی است که یک مقدار هم متن را خواندیم.

### **تقریر نخست: برهان امکان ماهوی**

ما مقدمه‌ای که برای امکان ماهوی می‌خواستیم بگوییم تمام شده. حالا برمی‌گردیم به تقریر برهان اثبات واجب الوجود بر اساس امکان ماهوی را می‌خواهیم مطرح کنیم. چند مرحله این استدلال دارد که من مرحله به مرحله جلو می‌روم.

مرحله اول، این است که می‌گوییم اگر موجودی محقق باشد، یا اگر موجودی برای ما مسلم باشد. نگاه کنید من دو فضا را مطرح کردم. یک وقت مثلاً می‌گوییم شک و تردید نداریم که او موجود است. یا دست کم من خودم موجود هستم. شیخ اشراق یک کارهایی در همین تقریر کرده است. چون از خودش شروع کرده است، گفته است من خودم پایه اول تقریری را خودم می‌چینم. ولی می‌توانیم به نحو اگری، شرطی این بحث را مطرح کنیم. بگوییم اگر موجودی باشد، اثبات این مقدمه را بر عهده خودشان بگذاریم. مثلاً بگوییم من خودم هستم پس یک موجودی مسلم هست. پس گام اول دوباره بر روی یک موجود است. اگر تمرکز بر روی یک موجود بکنیم، خواه به نحو شرطی و خواه به نحو مسلم، گام دوم طرح می‌شود.

مرحله دوم چیست؟ مرحله دوم این است که این موجود یا واجب الوجود است بالذات یا واجب الوجود بالذات نیست. واجب الوجود به ذات هست، ما الان می فهمیم و با توجه به بحثی که کردیم روشن است که یعنی چه. اگر واجب الوجود بالذات نباشد، چون موجود است پس قطعاً واجب الوجود بالغیر است یعنی یک علتی آمده و او را متحقق و موجود کرده است پس گام دوم این است که من خیلی ریز کردم که فضا واضحت‌تر باشد پس گام دوم یا مرحله دوم این است که واجب الوجود است یا واجب الوجود نیست.

مرحله سوم اگر واجب الوجود بالذات باشد، بحث ما تمام است مادر این مسیر می خواستیم که چیزی را اثبات کنیم؟ واجب الوجود بالذات. اگر واجب الوجود بالذات نباشد، چون موجود است پس واجب الوجود بالغیر است. چون فرض که موجود است، اگر موجود باشد واجب الوجود بالذات هم نیست پس حتماً نیاز به علت دارد.

ممکن است اینجا کسی بگوید که خود به خود شکل گرفته باشد، این با اصل قانون علیت در تنافی است این انقلاب در ذات پدید می آورد. شما گفتید ذات این شی و جوب بالذات ندارد بلکه وجوب بالغیر دارد. وجود بالغیر دارد یعنی امکان بالذات است. حالا ما دستمان باز است که از این فضاها استفاده نکنیم، اصلاً چرا به این برهان گفته اند برهان امکان ماهوی؟ چون ما وقتی این شیء را از لحاظ ذات نگاه می کنیم، می بینیم که حالت امکانی دارد، می تواند موجود باشد و می تواند موجود نباشد. گرچه به حسب غیر واجب هست، ضرورتاً موجود است ولیکن به لحاظ ذات حالت امکانی دارد. اصلاً دلیل اینکه این برهان را گفتند برهان امکان همین نقطه است.

پس گام اول یک موجود بود. یک موجود را مورد مطالعه قرار می دهیم. مرحله دوم و گام دوم چیست؟ این است که این موجود یا واجب بالذات است یا واجب بالغیر است. اگر واجب بالغیر باشد یعنی به لحاظ ذات، ممکن است یعنی می بشود یا می شود نشود؛ چون الان یک عامل بیرونی وجود دارد، این یک موجود است. پس گام دوم این است. گام سوم این است که اینکه گفتیم در واقع اگر واجب به ذات باشد کار ما تمام است، اگر واجب بالغیر باشد و یعنی ممکن بالذات باشد که از ناحیه غیر تامین می شود نیاز به علت دارد لذا به آن می گوییم واجب بالغیر. این مرحله سوم.

مرحله چهارم این است که بحث را منعطف می کند به آن علتش. آن علتش هم از این دو حال بیرون نیست. یا واجب بالذات است یا واجب بالغیر است. اگر واجب بالذات باشد خب بحث ما تمام می شود. اما اگر واجب بالغیر باشد، یعنی ممکن بالذات باشد و واجب بالغیر، مثل آن مرحله قبلی نیاز به یک عامل بیرونی، یک علت دارد. باز نقل کلام می کنیم روی آن علتش. این بحث همچنان ادامه پیدا خواهد کرد. ولیکن چون... این مرحله چهارم بود. مرحله پنجم این است که با توجه به این که ما در مباحث علت و معلول دور و تسلسل را ابطال کردیم، پس این مسیر نه به نحو دوری می تواند پیش برود و نه به نحو تسلسلی میتواند پیش برود. این مرحله پنجم. مرحله آخر که نتیجه گیری ما هست این است که پس معلوم می شود این مسیر باید به جایی ختم بشود که آن شیء واجب بالذات باشد. نمی تواند واجب بالغیر باشد چون اگر واجب بالغیر باشد باز سلسله

ادامه پیدا می کند و تسلسل می شود و چون تسلسل باطل است، حتما ما باید به یک جایی برسیم که آن حقیقت واجب بالذات باشد یعنی دیگر معلول نباشد، واجب بالغیر نباشد. چون اگر واجب بالغیر باشد باز ادامه پیدا خواهد کرد و تسلسل می شود و چون تسلسل باطل است باید به چنین جایی منتهی بشود.

ببینید ما مطابق این روند اگر موجودی باشد، حتما باید واجب الوجود در نظام هستی باشد، این به نحو یک قاعده کلی اثبات پذیر است. حالا اگر ما یک موجودی را به نحو تجربی، به نحو دست کم برای خودمان و در درون خودمان اثبات کردیم، چون می دانید که سفسطه به نحو مطلق محال است. قطعاً یک اصل واقعیت اثبات پذیر است. آن اصل واقعیت یا واجب است یا منتهی به واجب خواهد شد. استدلالی را که در برهان امکان وجود دارد این نکته است. چیزی را که به آن به عنوان موجود توجه کردیم یا واجب الوجود بالذات است، اگر واجب الوجود بالذات نباشد، حتما باید منتهی به واجب الوجود بالذات بشود. یعنی فیلسوف الآن دغدغه اش این نیست و نمی خواهد بگوید این واجب الوجود بالذات نیست، نه، می خواهد اصل واقعیت داشتن واجب بالذات را تثبیت کند. نظام هستی خالی از واجب الوجود بالذات نمی تواند باشد. کار ندارد ممکن است یک کسی بگوید همه این چیزی که من می بینم واجب الوجود بالذات است. می گوید من الآن با تو کار ندارم و بعداً بحثمان را با هم صاف می کنیم ولی الآن با من همراه شدی.

ببینید برهان امکان نمی خواهد بگوید این واجب الوجود هست یا نیست، کاری به این ها ندارد، می گوید در نظام هستی واجب الوجود بالذات واقعیت دارد. شما هر جور در نظر بگیرید، باید به این جا منتهی بشوید، می خواهید کل آن را واجب الوجود بدانید، حرف من را در این قسمت پذیرفته اید. اگر بخواهید بگویید نه این ها ممکن هستند، باید بگویید منتهی به واجب الوجود بالذات می شوند.

ببینید راه عقلی چقدر متفاوت از فضای کاوش در همین مسئله به لحاظ تجربی است، چه حیرتی آنجا وجود دارد. این روش عقلی واقعا یک روش بسیار کارا بود، ما این را از کار انداختیم. شما می دانید در دنیای جدید اول نگفتند روش عقلی فایده ندارد، اول گفتند... میدانید که مدت ها و قرن ها این بحث ها بود. اول آن آقایانی که آمدند، بیکن و این ها که آمدند گفتند که اینقدر بحث راجع به آن ها کردید، خیلی در زندگی مردم اثر نداشت. بیایم یک مقدار تجربی کار بکنیم، یعنی گفتند این ها مهم تر است. علمی مهم است که کارهای ما را برسد. اول نگفتند راه عقلی بی فایده است، بعد وقتی که راه تجربی جدی شد و دیدند چقدر فایده داشت و چقدر کارها حل شد، گفتند یواش یواش فلسفه هم پشت سرش آمد و گفتند اصلاً راه عقلی بیخود است. و یک روش بسیار عالی و کارا در حل و فصل بسیاری از امور را کنار گذاشتند. شما این مورد را بررسی کنید، ما الآن اینجا نشسته ایم و هیچ کاری نکردیم نرفتم غرب و شرق عالم را نگاه بکنیم، نرفتم طبقات هفتم آسمان را ببینیم یا طبقات زیرین زمین را ببینیم، ولی عقل ما این قدرت را دارد که همینجا نشسته یک تصمیم راجع به کل جهان می گیرد. ما چرا باید این روشی که این اندازه اتقان دارد [کنار بگذاریم]. بله جاهایی دچار شبهه می شود، دچار اشکال می شود اشتباه می کند. این در همه روش ها هست، مگر در روش تجربی نیست. و بارها این نکته را عرض می کنم راهیابی خطا به معنی بی اعتباری راه نیست. این یک بحث

دیگری است. اگر این کار را بکنیم که همه راه‌ها را باید بگوییم خداحافظ شما. بنابراین این ارزش روش عقلی و ارزش قدرت عقل را ما بی‌توجهی به آن نکنیم. این جا نشسته‌ایم یک موجود دم دست پیدا کردیم و گفتیم اگر ما یک موجود داریم، باید واجب الوجود داشته باشیم. اینجوری حرف زدیم

**سؤال:** چرا اسم این استدلال را برهان امکان ماهوی گذاشته‌اند؟

**استاد:** چون نقطه ثقل حساسی که از آنجا ما حرکت می‌کنیم به طرف واجب الوجود، هویت امکانی اشیاء است.

**سؤال:** امکان آن درست، ماهوی آن برای چیست؟

**استاد:** ماهوی به دلیل این است که ما این امکانی که شما مطرح می‌کنید و می‌گویید نسبتش با وجود و عدم علی‌السویه است، مربوط به فضای ماهوی است.

**سؤال:** امکان وجودی چیست؟

**استاد:** امکان وجودی را ان‌شاء الله توضیح خواهم داد. فضای امکان وجودی متفاوت است، یعنی از دل ماهیت استخراج نمی‌شود. چون این فضایی که گفتید می‌تواند موجود باشد می‌تواند موجود نباشد، این از دل توجه به بعد ماهوی استخراج می‌شود.

**سؤال:** ما تا الآن بحث می‌کردیم که ذاتش علی‌السویه است.

**استاد:** ذات همان ماهیت است دیگر. شما یک ذاتی می‌بینید که با وجود گره خورده. لذا این را می‌گویند ماهیت ندارد. اصلاً خداوند را می‌گویند ماهیت ندارد. لذا ممتنعات را می‌گویند ماهیت ندارد. نمی‌خواستم این بحث را وارد شوم. ببینید اوایل که بحث مواد ثلاث را شروع کردند، مقسم را ماهیت قرار دادند گفتند هر ماهیتی، شما وقتی وجود را مقایسه می‌کنید، اگر وجود برای آن ضروری باشد، واجب، اگر... بعد یواش یواش دیدند که واجب الوجود ماهیت ندارد. ممتنع الوجود ماهیت ندارد. آمدند بحث را تغییر دادند و گفتند هر شیء‌ای، گفتند هر مفهومی، ماهیت فقط آنجایی است که نسبتش با وجود و عدم علی‌السویه باشد، یعنی ذات مرسل داشته باشد. لذا آن ذاتی که این وضعیت را دارد، ماهیت می‌گویند. لذا همیشه ماهیت اینطوری است، مثلاً اگر اول مرحله ۵ را ببینید، می‌گوید ماهیت من حیث هی لا موجودة و لا معدومة، به لحاظ ذاتش که نگاه نکنید، نه موجودیت و نه معدومیت اقتضای ذاتی آن نیست. این را می‌گوییم امکان، لذا امکان ماهوی با این گره خورده است.

**سؤال:** این که گفتند کل ماهیه به همین دلیل رد شد و کل شیء به این دلیل رد می‌شود که ممتنع را در بر می‌گیرد

استاد: بله، حالا کل شیء را می شود توجیه کرد. چون این اطلاق شیء خیلی وسیع است، حتی عدم را هم می گیرد، این موارد هست که مثلا راجع به اعدام هم بحث شیئیت را دارند. گرچه می گویند شیئیت تساوق با وجود دارد و یک چنین بحث هایی آنجا هست، رهایش می کنیم. ولی شیء عنوان خوبی است و می شود از آن دفاع کرد.

سؤال: گام علیتی که به کار بردید بدیهی است؟

استاد: اصل قانون علیت بدیهی است، همگانی است. چون اگر آن جا را بخواهید استدلال بکنید، بالاخره باید به یک جایی منتهی شوید که بدیهی باشد. اولین قانونی که در علیت مطرح می شود، بدیهی است.

سؤال: کل اصول بدیهیاتی که در این استدلال به کار بردید را می شود مختصر بیان کنید

استاد: یک مقدمه گرفتیم و امکان ماهوی را توضیح دادیم، بعد از این که امکان ماهوی را توضیح دادیم، گام اول یک موجودی را بحث می کنیم یا به نحو شرطی در نظر می گیریم، یا می گوئیم این موجود برای ما مسلم است که هست مثل خودمان یا می گوئیم اگر موجودی باشد، اینطوری شروع می کنیم. این درواقع گام اول. در گام دوم می گوئیم این موجود یا واجب الوجود بالذات است یا واجب الوجود بالذات نیست بلکه بالغیر است و امکان ذاتی دارد. این گام دوم. در گام سوم، اگر واجب الوجود بالذات باشد کار تمام است، اما اگر واجب الوجود بالذات نباشد، واجب الوجود بالغیر باشد، و امکان ذاتی داشته باشد نیاز به علت دارد. در گام بعدی نقل کلام می کنیم به آن علت. علت یا واجب است یا ممکن. اگر بخواهیم گام بعدی را درست بکنیم، [می گوئیم] اگر واجب باشد کار ما تمام است و اگر واجب نباشد باز نیاز به علت دارد. و یک گام در نظر می گیریم و می گوئیم چون دور و تسلسل باطل است، حتما باید به واجب الوجود بالذات منتهی بشود.

سؤال: فرمودید که اگر وجودش خود به خود باشد، انقلاب صورت می گیرد، می شود توضیح دهید؟

استاد: ببینید، یک چیزی هست که خود به خود موجود است که واجب الوجود بالذات است، واجب الوجود بالذات اصلا اقتضای موجودیتش از درون اوست و لذا می گوئیم ازلی است، اگر یک چیزی اقتضای وجودش درونی باشد، وقتی شما می گوئید ذاتا اقتضای وجود دارد، لازمه اش این است که ازلی باشد. ازلی باشد، بالذات باشد، علت نخواهد، خیلی لوازم فراوانی دارد. اما یک چیزی ذاتش اقتضای موجودیت نمی کند چنان که ذاتش اقتضای معدومیت هم نمی کند. اگر چنین چیزی را شما بگوئید نه، خود به خود موجود شود، اولاً خلاف فرض حرف زده اید، یعنی خلف، بحث خلف که پیش می آید، یا انقلاب در ذات پیش می آید، یعنی این که شما از ذات دست برداشته اید. چون ذاتی را که در نظر گرفتید گفتید اقتضای وجود ندارد، الآن دوباره برگشتید می گوئید خود این ذات اقتضای وجود داشته باشد، علاوه بر مشکلات دیگری که پدید می آید، مثلا اگر واقعا ذات خود به خود بخواهد شکل بگیرد، چرا تا حالا شکل نگرفته؟ یعنی ذات خودش این نکته را در درون خودش داشته باشد. اگر ذاتش مقتضی خودش باشد باید همان وضعیت اول را داشته باشد. چرا اینطوری است؟ پس معلوم می شود که ذات خودش

اقتضای وجود را ندارد. بنابراین انقلاب در ذات پدید می‌آید. اگر خوب دقت بکنیم، سر از استحال اجتماع نقیضین و ارتفاع نقیضین درمی‌آورد، یعنی این می‌خواهد هم باشد هم نمی‌خواهد باشد. یعنی تنافی و تناقض در درون ذات اتفاق خواهد افتاد.

**سؤال:** به نظر می‌آید که در این اثبات، وجود گسسته در نظر گرفته شده، انگار واجب الوجود جدایی هست و...

**استاد:** نه، می‌گوییم ممکن است همه این‌ها واجب باشد، اگر این‌ها واجب نبود، قطعاً باید منتهی به واجب بشود. حالت شرطی دارد.

**سؤال:** اگر پیوسته در نظر بگیریم همه واجب هستند

**استاد:** نه اگر پیوسته هم در نظر بگیریم، تشکیک هم باشد، مواظب باشید، این‌هایی که در دامنه هستند، این‌ها وجوب بالغیر دارند، متوقف بر او هستند. آن که مغز اساسی وجود است، همان رأس کار است و بقیه متعلق‌های به او هستند.

**سؤال:** یک حالت دیگری هست و اینطور نیست که ...

**استاد:** اشکال ندارد، می‌رسیم، به امکان وجودی که رسیدیم این فضا بیشتر ترسیم خواهد شد.

**سؤال:** فرمودید که واجب الوجود ازلیت در پی دارد.

**استاد:** بله، از ازلیت وجوب در نمی‌آید ولی از وجوب ازلیت در می‌آید. بله بله، اگر چیزی اقتضای ذاتی‌اش وجود باشد، یا وجوب داشته باشد قطعاً ازلی است، ولی اینطور نیست که هر چیزی که ازلی باشد، واجب الوجود بالذات باشد. اینطور است.

تا اینجا برهان نخست که می‌خواستیم مطرح بکنیم. هنوز در فضای برهان امکان هستیم.

### **تقریر دوم: برهان امکان فقری وجودی**

تقریر دوم، اثبات واجب الوجود بر اساس برهان امکان فقری وجودی است که در دستگاه صدرالمتهلین شکل گرفته. ببینید ما از بحث‌هایی که سابقاً داشتیم، دو بحث قبلاً داشتیم که به درد این موضوع می‌خورد. یادم است که راجع به وجودهای فقری امکانی حرف زده‌ایم. من کمی مقدمه می‌گویم و توضیح می‌دهم، خیلی نمی‌خواهیم اینجا مفصل وارد بحث شویم.

ببینید، صدرالمتهلین وقتی که اصالت وجود را اثبات کرد، نشان داد که در ناحیه معلول، آن که هویت اصلی معلول را تشکیل می‌دهد، همان وجود آن است. بله ما از نفاد آن ماهیت را استفاده می‌کنیم. توجه امکان ماهوی، فقط به سطح کار موجودات است. من ان شاء الله وقتی این تقریر را تمام کردم، نسبت این دو برهان را توضیح خواهم داد. صدرا می‌گوید که اگر ما می‌خواهیم تحلیل عمیقی از معلول داشته باشیم، باید متوجه به آن چیزی که اصل و حقیقت و بنیاد معلول را تشکیل می‌دهد شویم. اصل حقیقت و بنیاد شیء، وجود شیء است نه ماهیت آن. ماهیت یک حیثی از اوست. حقیقت معلول وجود آن است.

وقتی صدرالمآلهین این کار را کرد، در یکی از بحث های مهمی که چرا معلول محتاج به علت است، مجبور شد یک طرح جدید بریزد. چون می گوید حقیقت معلول آن وجود است، اگر حقیقت معلول، وجود است، دیگر نمی تواند به امکان ماهوی تمسک کند. چون امکان ماهوی برگرفته است از آن حیث ماهوی شیء. یعنی ما حیث ماهوی شیء را که نگاه می کنیم، آن را مرسل از وجود و عدم می بینیم. اما اگر نگاه را به بنیاد و حقیقت معلول که وجود هست بدوزیم، در اینجا دیگر نمی توانیم بگوییم که نسبتش با وجود و عدم علی السویه است. چون ذاتش وجود است. غیر از آن ذات وجودی که ... اینجا بود که صدرا گفت بالذات ها دو معنا دارد. بالذات یک وقت علت نمی خواهد که یعنی خدا، یک وقت علت هم می خواهد ولی با این حال بالذات است.

صدرا وقتی با این بحث روبرو شد، یعنی با حقیقت وجود در ناحیه معلول روبرو شد، متوجه شد که برای این که نشان بدهد حقیقت این شیء معلول است، باید به یک نقطه دیگر توجه بکند. نقطه دیگری که توجه کرده، یواش یواش این تبدیل شده به نظریه امکان فقری وجودی. امکان فقری وجودی نه یعنی علی السویه بودن نسبت به وجود و عدم؛ بلکه به معنای تعلق وجودی داشتن است، وابستگی وجودی داشتن است. من این را قبلا در علت فاعلی توضیح داده ام، یعنی برای این که این بنیاد توضیح داده شود این حقیقت توضیح داده شود، یک وقتی ما از علت به طرف معلول می آییم توضیح می دهیم، یک وقتی از تحلیل خود معلولیت پیش می رویم. هر دو در فلسفه مطرح شده است. قبلا هم ما این بحث را مطرح کرده ایم. ولی اجازه بدهید همان بحثی را که این ها از ادبیات استفاده کردند به عنوان تمثیل اینجا من استفاده بکنم. قبلا هم این اشاره را کرده ام.

در ادبیات ما یک معنای اسمی داریم و یک معنای حرفی داریم. معنای حرفی، شما می دانید که معنای حرفی هیچ وقت نمی تواند موضوع یا محمول قرار بگیرد. همیشه حالت وابستگی و تعلق به موضوع و محمول دارد، مثل یک حقیقت فانی در موضوع و محمول می ماند. یک چیزی در کنار آن ها نیست؛ بلکه یک چیزی در آن ها است. معنای حرفی نسبت به معنای اسمی یک چنین حالتی دارند. اینطور نیست که ما یک معنای اسمی و یک معنای حرفی و بعد یک معنای سوم حرفی داشته باشیم. نه، معنای حرفی همیشه دویده در معنای اسمی است. صدرا با تحقیقاتی که در حقیقت معلول کرده، این نتیجه عائدش شده که معالیل یک حقایق وجودی هستند به شکل معانی حرفی. لذا گفته که معلول بما هو معلول هویت حرفی دارد.

من یک ادبیات دیگر پیاده کنم؛ می دانم این کم است. این نیاز به یک جلسه بحث مستقل دارد. ایشان می گوید وجودهای فی غیره. یک وجود فی نفسه داریم، وجود اسمی داریم، یک وجود فی غیره داریم. اگر فرض کنیم وجودهای فی غیره داریم، حتما باید غیری داشته باشیم که فی غیره معنا داشته باشد. اصلا در ذاتش خوابیده دویده در غیر است، فانی در غیر است. مثل معنای حرفی در مقابل معنای اسمی. فرض می کنیم این معنا تا حدودی روشن شده باشد، ولو به عنوان اصل موضوعی، یک نکاتی را توجه کرده باشید... چون دو استدلال دارد، نمی دانم حالا در جلسات بعدی این استدلال ها را پی بگیریم، چون ایشان یک ناحیه از ناحیه علت فاعلی این بحث را توضیح می دهد، نشان می دهد، صدرا توضیح می دهد بنیاد حقیقت معلول که وجود است، یک وجود فی غیره است. دویده در غیر است، یک هویت وجودی استقلالی ندارد. در نگاه های معمولی ما همه این ها را مستقل

می‌بینیم، و خداوند را هم وجود مستقل می‌بینیم این‌ها را هم مستقل می‌بینیم، بلکه این‌ها معلول خدا و هستند ولی با حفظ هویت استقلالی‌شان.

صدرا می‌گوید اصلاً هویت معلول، وجود فی‌غیره است، معنای حرفی است، اصلاً در ذات معلول، گرایش به غیر خوابیده است. لذا می‌گوید معلول در بقاء هم محتاج به علت است. یک لحظه علت از اشراف بر سر معلول نمی‌تواند رها بشود. معلول نمی‌تواند یک لحظه بدون علت بقاء داشته باشد. به دلیل این‌که هویت معلول را، هویت بنیادینش را در غیر می‌بیند.

داخل پرانتز من چیزی به شما عرض کنم. ما یک جمله‌ای از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌الصلاة والسلام داریم، من وقتی با این برخورد کردم چنانکه بزرگان هم توضیح داده‌اند، حضرت آیت‌الله جوادی خیلی روی این جمله تکیه می‌کند، انسان متوجه می‌شود... یعنی فوق العاده است. یک جمله ایشان دارد، من عین جمله را، ممکن است اولش را خوب نتوانم مطرح کنم، ایشان می‌فرمایند: «کل شیء قائم فی ما سواه فهو معلول». یعنی تحقیقات فلسفی ما بعد از هزار و اندی تازه به این تعریف از معلول رسیده. [اینطور که بعضی می‌گویند] نگوییم، بعضی بد [برداشت کردند و] می‌گویند پس اگر اینطور است، پس فلسفه را بگذاریم کنار، خودمان... نه، هزاران سال این جمله بود و کسی این جمله را نمی‌فهمید. با تحقیقات فلسفی این معنا فهم شده. ولی خیلی عالی... یعنی حضرت می‌فرمایند معلول باید در غیر باشد. قائم در غیر نه بالغیر، خیلی لفظ ارتقاء پیدا کرده، کل شیء قائم فی ما سواه فهو معلول. این اولش یک جور دیگر است. این کلمه‌اش... ولی منظور همین است. کل قائم فی سواه فهو معلول.

ما قبلاً، بحث علت فاعلی را بحث کرده‌ایم که در علت فاعلی... ما مثلاً بدو فکر می‌کنیم که علت فاعلی می‌آید، مثلاً یک چیزی آن طرف هست، علت فاعلی یک چیزی به آن می‌دهد. این‌ها نگاه‌های سطحی به علت است. اینطور نیست که یک چیزی آن طرف ایستاده باشد، مثل این که آقای علی به آقای حسن یک چیزی داده، ما فکر کنیم فرایند علت اینطوری است، یک گیرنده‌ای آن طرف وجود داشت، این اصلاً خلاف فهم علت است به معنای حقیقی فلسفی‌اش. چیزی در آن طرف نیست. تازه می‌خواهد شکل بگیرد. دقت کنید ما در بحث ایجاد خیلی حالت معمولی عرفی نگیریم. فرایند ایجاد بسیار دقیق است. یعنی چه باعث می‌شود که یک پدیده‌ای شکل بگیرد. خوب که دقت می‌کنیم، سرآخر متوجه می‌شویم معلول یک حالتی در علت است، یک وضعیتی در علت است. دل علت است، بلکه غیر از علت هست... مثلاً شما معنای حرفی را با معنای اسمی اگر مقایسه کنید [می‌بینید] معنای حرفی غیر از معنای اسمی است، اما یک هویت مستقل ندارد. در دامنه معنای اسمی حرفی فهم می‌شود. بحث ادبیات را اگر توجه بفرمایید، این بحث یک مقدار روشن‌تر خواهد شد. اصلاً فعل و معلول جز در دامنه علت فاعلی قابل فهم نیست. اصلاً واقعیت ندارد. قبلاً اگر یادتان باشد، من این بحث را تکرارش را نگفتم، ولی من یادم هست این بحث را گفته‌ام.



مثلا اگر کسی یک توپ را شوت می کند و وارد دروازه می شود، الآن این حرکت توپ علتش چیست؟ ما می گوییم پای شخص، اما توضیح دادیم قبلا که انسان حقیقتا فقط فاعل حرکت پای خود است، یعنی فعل انسان حرکت توپ نیست. لذا در فلسفه به آن می گویند اثر، نمی گویند فعل. یعنی ما تأثیری داشته ایم، ولی برای این که این توپ باشد و حرکت کند خیلی از چیزها لازم است. هوا لازم است، خود توپ لازم است، ما که فاعل توپ نیستیم، یعنی خود توپ که فعل ما نیست. فعل ما حقیقتا همان حرکت پا است. هیچ وقت فعل نمی تواند از بستر فاعل جدا باشد و هویتی جدا پیدا کند. صدرا این توضیحات را می دهد... من می دانم این توضیحات کم است الآن اینجا. از دو ناحیه ورود می شود یکی از ناحیه فاعل، یکی از ناحیه تحلیل خود پدیده فعل و معلول. یعنی یکی از ناحیه علت می آیم و این مسئله روشن می شود و یکی از ناحیه خود معلول می آیم و این مسئله روشن می شود.

خب این یکی از تحقیقات بسیار شگرف و شگفت انگیز صدر المتألهین است. در نهایت به اینجا می رسد که حقیقت معلول چیزی در علت نیست. «چیزی در علت». اولاً یک چیزی متفاوت است از علت؛ این را هم حفظ کنید. ولی در علت است. این «در» را هم باید خیلی دقیق معنا کرد. حالا یک تعبیری من به کار می برم؛ از مملکت وجودی فاعل نمی تواند بیرون باشد. حقیقت معلول قائم فی ما سواه ... ما تا حالا معلول را می گفتیم مثلا همان اصطلاح معروف می گوییم بالغیر، دائما از «ب» استفاده می کنیم. درست است؟ دائما می گوییم به وسیله آن شکل گرفته، آن طور، به وسیله آن محقق شده. اینجا دیگر «ب» به کار نمی بریم، فی به کار می بریم.

فی الجملة این بحث امکان وجودی را داشته باشید، یک توضیح خلاصه هم عرض می کنم و بعد برهان اثبات واجب بر اساس امکان ماهوی را هم توضیح خواهم داد. امکان فقری وجودی را هم توضیح می دهم. والسلام علیکم ورحمة الله